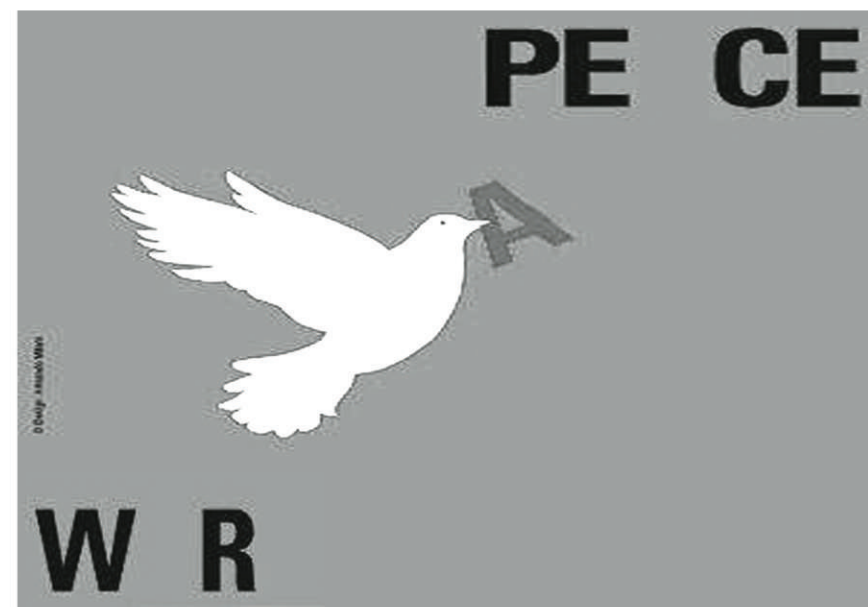


## دوگانه ای سرنوشت ساز برای ایران



نوید رحمانی

احمد جنتی(اردیبهشت ۹۱): آمریکا به زودی سقوط خواهد کرد.  
حسن روحانی(اردیبهشت ۹۲): نمی خواهیم تا قیامت با آمریکا قهر باشیم.  
احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان و عضو ادوار مجلس خبرگان رهبری، در اردیبهشت ۹۱ اعتقاد دارد که آمریکا و متحدانش به زودی نابود خواهند شد و حدود یک سال بعد ، حسن روحانی با شعار بهبود روابط با دنیا و از جمله آمریکا ، منتخب ایرانیان برای ریاست جمهوری می شود . این مقدمه اما، تنها یکی از چند ده شاهد مثالی است که برای اثبات وجود یک دوگانه ی گفتگویی در حاکمیت جمهوری اسلامی می توان ذکر کرد . در این نوشتار، جامعه سیاسی امروز ایران را از دریچه نوع نگاه بازیگران این جامعه به این مسأله که روابط جمهوری اسلامی با مخالفان و رقبای خارجی ( و بعضاً داخلی ) چگونه باید باشد، بررسی می کنیم . نوع نگاهی که بی شک از نوع جهان بینی بازیگران این عرصه در هر طیف نشأت میگیرد . جدا از تقسیم بندی های دیگری که می شود جریانات و طیف های سیاسی کشور را به آن منتسب کرد، در اینجا بحث را حول محور دو جریان و فی الواقع دو تفکری پی ریزی میکنیم ، به نام های " تقابل طلب " و " تعامل طلب ". در دایره ی واژگان نویسنده این سطور ، " تقابل طلب " کسانی هستند که برای مخالف(رقیب، دشمن و یا هر اصطلاح دیگری که استفاده می شود ) ، حالا چه مخالفتش حاکم بر منطق و عقلانیتی باشد و چه خیر، هیچ حق بردی قائل نیست و از رقابت با آن مخالف ، به دنبال تمامیت منافع بازی است. در واقع، "تقابل طلبان" ، بازی میان خود و جریان مقابل را یک " بازی با مجموع صفر " در نظر می گیرند. علمی چون اقتصاد و جامعه شناسی ، به بازی گرفته می شود که یک بازیگر در آن یا می برد و یا می بازد و هیچ نقطه تعادلی در این میان وجود ندارد. " تعامل طلب " اما ، معنی کسانی را می دهد که در بازی میان خود و رقیبانشان ، به نقطه یا نقاط تعادلی قائل هستند که در آن نقطه یا نقاط ، امکان بهره مندی هر کدام از طرفین از میزانی از سود وجود دارد و در واقع این ها بازی برانی هستند که درمدل ذهنی خود می توانند حتی برای رقیبانشان نیز متصور باشند. این " تقابل طلبی " یا " تعامل طلبی " اما به مقتضای هر شرایطی می تواند در اشکال مختلفی بروز کند. تقابل طلبی گاهی میتواند به شکل جنگ طلبی باشد و گاهی به شکل تقابلی از جنس استقبال از تحریم ها و قطع ارتباط با دنیا. تعامل طلبی نیز اشکال مختلف دارد . اما " تعامل " یا " تقابل " ، طبق تعریف تاکتیکیهایی هستند که طیف های موجود در سپهرسیاسی ایران در پیش می گیرند . لذا سؤال بنیادی که طرح می شود این است که هر یک از این تاکتیکیها برای رسیدن به چه هدفی است؟ به دیگر سخن می خواهیم بدانیم در مدل ذهنی بازیگران سیاسی ایران ، چه خواسته ها و مطالباتی است که آن ها را به اتخاذ راهبرد تقابل یا تعامل سوق می دهد؟ در راه پاسخ به این سؤال مهم، بازنگری در جهان بینی هر یک از طرفین است که می تواند راه گشا باشد ولی یک راه دیگر پاسخ گفتن به سؤال ، بررسی تجارب تاریخی است که هر یک از این دو تفکر طی سال های اخیر در مواجهه با رویدادها و مسائل مختلف ثبت کرده اند . در سالهای گذشته و مشخصاً طی حداقل دو دهه اخیر ، طیف " تقابل طلب " همواره با ساخته و پرداخته کردن یک "دشمن واحد " از طرق مختلفی چون رسانه ها، نهادها، آموزش... سعی داشته تا از این رهگذر اگر به ظاهر هدف خود را " تقابل " با " دشمن " معرفی میکند، در واقع به سمت کسب منافع دیگری پیش برود . منافعی مانند انحصار قدرت ، انباشت ثروت از طریق



رانت های سیاسی-جنای، بستن راه گردش آزاد اطلاعات برای هر چه کم رنگ کردن صدای منتقدان و اثرگذاری آنها . هر یک از این موارد که خود به زیرشاخه های زیادی منشعب می شود ، از مسیر استثنایی کردن و بحرانی جلوه دادن شرایط استراتژیک کشور میسر می شود. " تقابل طلبان " در سال های اخیر همیشه با دست آویز قرار دادن دشمن خارجی و تقابل با آن ، در صدد بر آمده اند تا منتقدان به روش حکومتی خود را از صحنه رقابت حذف کنند . در این زمینه میتوان مخاطب را به مواردی چون دستگیری روزنامه نگاران و فعالین سیاسی منتقد در جهت استفاده ابزاری تمامیت خواهان از کلید واژه طرح شده توسط رهبر انقلاب با عنوان "نفوذ" و همین طور اتهامات و هجمه های تخریبی فراوان به دگراندیشان به بهانه ی " سازشگری " و " مرعوب آمریکا بودن " ، ارجاع داد. همچنین این تقابل طلبان اقتدارگرا تلاش داشته اند تا با تقسیم جامعه به دسته بندی هایی نظیر " خودی و غیر خودی " ، " انقلابی و سازشگر " و امثالهم ، هم فکran و هم خطی های خود را از منافع اقتصادی و رانت های مالی غیر عادلانه ای مشروب کنند که در سال های گذشته ، این انحصار طلبی های اقتصادی با عوارضی چون فسادهای مالی گسترده و سیستماتیک ، خود رانشان داده است. همین طور است، خصوصی کردن نهاد های حاکمیتی توسط این طیف و بستن راه بر منتقدین از طرفی چون عدم اجازه برای ورود آنها به مراحل انتخاباتی به وسیله ی رد صلاحیت های استصوابی و حتی در موارد زیادی غیرقانونی ، و ایجاد محدودیت های رسانه ای و البته آشکارا خلاف قانون رهبران این منتقدان ، به خیال حذف نقش سیاسی آن ها ... اما هدف و خواسته ی " تعامل طلبان " چیست؟ در این میانه ، " تعامل طلبان " جز به انتقال شرایط جامعه از جو استثنایی بر ساخته " تقابل طلبان " ، به حالت نرمال که در آن بتوان منافع ملی بیشتر و بهینه تری را تحصیل کرد، نمی اندیشند. پروژه ای که تئوری پردازانی چون سعید حجاریان، از آن به عنوان " نرمالیزاسیون " نام می برند. در همین راستا اولاً به خاطر برداشتن سایه ی تهدید ها و تحریم های شدیداً خطرناک از سر کشور و مردم و ثانیاً در جهت تلاش برای تنظیم زمین سیاست به گونه ای که دگر اندیشان نیز توانایی بازی در آن را داشته باشند و منتقدان و تحول خواهان طی سالهای اخیر بر اتخاذ تاکتیکیهایی برای خروج کشور از حالت استثنایی ، جلوگیری از دشمن تراشی های بی دلیل و ابزاری و باز کردن مجاری مکالمه با صاحبان قدرت، همت گماشته اند. در این زمینه است که شروع دوباره ارتباط منطقی با دنیا و پیگیری روابط خارجی بر اساس منافع ملی در قالب طرح هایی چون " برجام " شکل می گیرد. اصلاح طلبان، همین طور با سازمان یافتن برای شرکت در انتخابات هایی که آشکارا حقوق آن ها را برای حضور یک انتخابات آزاد را زیر پا می گذارد و چشم پوشی بر تزییقات تحمیل شده بر آنها در این عرصه ها، سعی دارند مسیر عقلانی شکل گرفته در کشور را تا آن جا که توانی برایشان باقیست، ادامه دهند . حال در این مسیر صعب العبور، تحول خواهان در برابر اهرم های قدرت فراوان طیف مقابل، جز بر تقویت پشتوانه اجتماعی خود از طریق آگاهی بخشی عمومی ، نمی توانند نظری داشته باشند. علی ایها الحال ، باید دید کشاکش این دو تفکر که قسمت عمده ی رقابت و بازی سیاسی ایران را تشکیل می دهد ، در آینده به نفع کدام طرف رقم می خورد. تقابل طلبانی که با داشتن ابزارهای اهدایی خود، روز به روز دایره قدرت فراختری کسب می کنند یا تعامل طلبانی که در برابر آن ابزارها ، به تدبیر خود و البته بالاتر از آن، به رأی مردم ، چشم دوخته اند .

نشریه مستقل دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی مشهد  
صنفي، سياسي، فرهنگي، اجتماعي



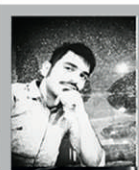
# فانوس

اردیبهشت ماه ۱۳۹۵

اهم مطالب:

دل نوشته یک" استاژ پزشکی"، شوخی احمدی نژاد با یک مملکت، قابل توجه مسئولین !!! معرفی یک کتاب، زور آزمایی جنگ و صلح

## صدای سیمان، ملت شریف ایران و پدیده " فریال " !



محمد جواد اسد الله پور



# فانوس

سخن سر دبیر

از روزی که تیتراژ "فانوس را فروختیم" ، بر صفحه اول نخستین شماره این نشریه چاپ شده تا امروز که دهمین شماره آن را به حضور شما عزیزان تقدیم می کنیم، کمی بیش از یک سال می گذرد. یک سال با تمام مشغله هایی که دست اندر کاران یک نشریه ی دانشجویی را به خود درگیر می کند. دست اندر کارانی که خود نیز مانند مخاطبان نشریه ، دانشجو هستند و طبعاً وقت آزاد آن چنانی ندارند. اما عشق به فعالیت در جهت هر چه آگاه تر شدن فضای دانشگاه است که رنج های مسیر را قابل تحمل می کند ... حالا پس از طی این مسیر ، شاید به نظرمی رسید که " فانوس " تا جایی که می توانسته رسالتش را انجام داده باشد ، ولی هنوز هدف اولیه ای که این نشریه به خاطر آن پا گرفت ، باقی بود و راه را نیمه تمام نشاید رها کرد. " فانوس " اما ، این بار سعی دارد با تغییری در شکل و فرم کار خود، مجدداً طراوت خود را بازیافته تا بتواند همچون گذشته صدایی باشد از بطن دانشگاه علوم پزشکی مشهد با امید به روزگاری بهتر برای همه...

نوید رحمانی



# فانوس

در سال قبل یکی از برنامه های ماهواره ای به نام استیج هفته های متمادی یکی از موضوعات اصلی گفت وگوهای اجتماعی کشور بودو مردو زن و پيرو جوان را ساعت ها چه در فضای مجازی و چه در دنیای حقیقی پای بحث و نقد می کشاند. از ویژگی های بارز ما ایرانیان می توان به این اشاره کرد که تمام هشتاد میلیون نفر جمعیت ما برای خودشان یک قاضی هستند و این شبکه ی ماهواره ای بادست گذاشتن روی این مقوله توانست به جذب مخاطب حداکثری دست یابد. کاری که صدا و سیما ی ما با آن همه بودجه از عهده ی آن بر نیامد و بعدها با کپی کردن برنامه های ماهواره های که خود کپی شده برنامه های ماهواره ای دیگری بودند شکست مفتضحانه ای نزد مردم خورد. در واقع جامعه ای که فضای مشخصی برای شادی و شوخی و غیره نداشته باشد سعی می کند از هر فرصتی برای تخلیه ی فشار هیجانی خود استفاده میکند و چه فرصتی بهتر از استیج؟ دقیقاً مساله ای که صدا و سیما آن را قبول ندارد و همواره اذعان داشته که فضای کشور عکس این مقوله می باشد. ما در این جا قصد نداریم وارد فضای برنامه شویم. صرفاً قصد داریم به نقد و بررسی عملکرد و نحوه ی رفتار مردم و جامعه و همینطور سیستم حاکمیتی کشور، در این مقوله و موارد مشابه آن بپردازیم . در قدم اول می خواهیم که به یک سوال اساسی پاسخ دهیم . فردی را در نظر بگیرید که در زندگی هزاران گرفتاری و مشکل وجود دارد و هیچ علاقه ای به بازگرددن مشکلات و دغدغه هایش ندارد و همواره ذکر لبش این است که بالاخره یک جور مشکلاتش حل می شود ، چطور می شود همین فرد وقت می گذارد و وارد صفحات مجازی افراد شرکت کننده در این برنامه می شود و به ابراز علاقه، نظر یا بعضاً فحاشی میپردازد؟؟ یکی از همین شرکت کنندگان که بسیار هم در این زمینه مورد حمله ی افراد در صفحات مجازی اش قرار گرفت فردی به نام فریال بود... او دارای چهره ای مناسب و به گفته ی بسیاری از داوران دارای صدای قابل قبولی نیز بود و این ها همه نکات مثبتی برای یک خواننده که قرار است آن سوی مرزها بخواند محسوب میشود . اما چه میشود که این فرد بارها توسط مردم بخاطر نحوه ی پوشش مورد شماتت و نا سزا قرار میگیرد؟؟ حال آن که قصد دفاع از این شخص را نداشته اما نحوه ی پوشش وی در دنیای آن خارج از ایران هیچ مساله و مشکلی ندارد. چه شده که همهی مردم ما این حجم از انرژی را پای صفحات مجازی این فرد هدر میدهند؟ آیا مردم ما کم کم روی به سطحی نگری آوردند؟ بدون شک نمی توان نقش حکومت را در سطحی شدن مردم نادیده گرفت. جامعه ای که مسئولانش ، تمامی مشکلات را با سیاست زدایی و در واقع پاک کردن صورت مسأله ، درمان می کنند همین مشکلات را به همراه خواهد داشت . جامعه ای که فضای سیاسی محدودی دارد و غالباً سعی در جلوگیری از گردش آزاد اطلاعات میشود آیا مردمش حق ندارند که به سطحی نگری و محدود شدن دغدغه هایشان به اظهار نظر در صفحات مجازی این افراد دچار شوند !!! اصولاً زمانی که جلوی بحث و اندیشه در میان مردم ما گرفته شود و مردم ترس از بیان مسائل اصلی جامعه داشته و یا در صورت بیان کردن به اتفاق نظر برسند که بحث کردن فایده ای ندارد طبیعی است روی بیابوند به این مسائل سطحی و منحصر در آن باقی بمانند. همانطور که پیشینیان می گفتند زمانی که راه اصل رابیندند تنها راه باقی مانده راه فرع است. مردم ما سطحی نگر نیستند. مردم ما فضای آزاد تری می خواهند. فضایی که در سال های اخیر شاهد آن نبودیم و به همین سبب شاهد این سبک از سطحی نگری ها از جانب شان هستیم.



## درد دل های یک استاژر!



مهتاب نایب

بعد گذردن دوران پر استرس و طاقت فرسای فیزیوپاتی ، شروع مرحله "استاژری" یا همون "کارآموزی"؛ که از خیلی جهات هم متفاوت از علوم پایه و فیزیوپاتی و این احساس که بالاخره داریم پزشک میشیم و بالای سر بیمارا چیزی یاد میگیریم؛ دورنمای امیدوار کننده ای واسم داشت ! ولی به تجربه ثابت شده که بین امیدها تا واقعیت ها فاصله زیادی هست و خب استاژری هم از این قاعده مستثنی نبود! بخش های مختلف از نظر اهمیت به کارآموزا زمین تا آسمون با هم تفاوت دارند ! تو بعضی بخش ها اینقدر استاژر اهمیت داره که حتی می تونی یگی استاد اوردر درمانی بیمار رو بر اساس نوت روزانه استاژر تعیین شده اش می نویسه و به قول یکی از این اساتید " تو بخش ما استاژر رئیسه ، من معاونشم و اینترنتا و زردنتا معاونای من!" و خوب تو هم برای این که کارت رو درست انجام داده باشی و هم از اون استاد واسه این ارزشی که برات قائل شده تشکر کرده باشی؛ گاهی هم حتی ۶ صبح میری بیمارستان تا به مریضات برسی و با وجود این که طول بخش تو دلت فقط غرغر میکنی ولی بخش که تموم میشه بعد چند ماه هنوز دلت برای اون بخش و همه ی اساتیدش تنگ میشه ! ولی راستش تو همه بخش ها از این توجه ها خبری نیست! از کلاس هایی که یکی در میون کنسل شدن و روتیشن هایی که گاهی حتی تو کل بازه ی دو هفته ایش ۳ یا ۴ تا راند بیشتر برگزار نکردن بگیر تا بخش هایی که وقتی طبق برنامه عملی ای که خود بخش! برات تعیین کرده وارد اتاق کار رزیدنت ها میشی نه تنها کسی به سوالات جواب گو نیست، که خیلی شیک و محترمانه از اتاق بیرون میشی! درس خوندن هم که همه بخش ها و همه اساتید بدون استثنا انتظار خوندن تکست رو ازت دارن و هیچ توجهی به ۱. وقت کوتاهی که تو توی اون بخش می گذرونی ۲. میزان آموزشی که خودشون بهت میدن ( که گاهی هم ممکنه ندن) ندارن! و تو این وضعیت به هم ریخته توی دانشجو می مونی با کلی سردر گمی و هیچ مرجعی که بتونی ازش کمک بگیری نداری جز دانشجویهای ترم بالایی و سال بالایی که اونا هم هر کدوم به روش شخصی خودشون جلو رفتن و هیچ تضمینی هم نیست تجربه اونا برای تو هم کارساز باشه !



درکنار همه این کمبودها و ضعف ها، بطور کلی استاژری در مقایسه با دوره های قبل و احتمالا بعدش دوره خیلی بهتریه، دیدن علائم بیماری ها بطور بالینی و یاد گرفتن بیماری ها بر اساس موردی که داری ، نحوه ی رفتار با بیمار و همراهیاش که تو چطور باشی باهات بهتر هم کاری میکنند،گاهی محبت هاشون در قبال وقتی که براشون میذارى و خیلی چیزهای دیگه استاژری رو از دوره های دیگه واست جذاب تر میکنه...ولی جدا از همه این حرفا ؛ آخرش یه سوال برات حل نشده باقی می مونه؛ تو سیستمی که تولید دانشجوی پزشکی اینقدر زیاده ( تعداد زیاد هر ورودی تو دانشگاه های مادر، شهرهای کوچک، آزاد و بین الملل) و تو پروسه تشخیص و درمان هم ، خط اول پزشک عمومی هست و طبیعتا با این همه دانشجوی پزشک عمومی همه امکان قبولی تو رشته های تخصصی رو ندارند؛ چرا توی یک دانشگاه تیپ یک کشور کمترین توجه رو مهمترین دوره ی پزشک عمومی شدن؟ مگه غیر از اینه که ما اگه بخوایم رزیدنت های خوبی داشته باشیم، قبیلش بایستی اینترن و قبلتر از اون استاژرهای خوبی رو آموزش داده باشیم؟ و آیا دانشگاه ها در قبال این تعداد پزشک عمومی که وارد جامعه میکنند و مردمی که در درجه اول به همین پزشک های عمومی مراجعه میکنند مسئول نیستند؟ ولی خوب بازم مثل خیلی قسمت های دیگه توی کشور همیشه بیشترین توجه رو سطحی ترین بخشه و توجه به مقاطع پایه ای خیلی مورد اهمیت واقع نمیشه و اگه یه سری بدگویی ها راجب پزشک های عمومی تو سطح جامعه هست. شاید بد نباشه هر دانشگاهی به نگاه دوباره ای به نقش خودش تو شکل گیری این بدبینی ها نسبت به پزشک های عمومی بندازه. در هر صورت ، حرف زیاده و مجال صحبت کم! و ما همچنان هر دوره و هر بخش رو به امید تغییر و بهبود اوضاع تو دوره های بعد میگذرونیم ...

## عملکرد حراست دانشگاه در خصوص مساله حجاب دانشجویان

اخیراً گزارش های متعددی از افزایش برخوردهای مسئولین حراست دانشکده ها با خانم هایی که به زعم این مسئولان،حجاب مناسبی ندارند،به دستمان رسیده است.این برخوردها تا آنجا که به اطلاع ما رسیده در حد برخوردهای کلامی بوده ولی پیشتر اخبار دیگری از به کمیته انضباطی کشیده شدن این مسائل نیز به گوش رسیده بود. جدای از شکل و فرم این برخوردها که اکثراً با ادبیات و نحوه رفتار زنده ای از سوی این مسئولین حراست همراه بوده،ماهیت این برخورد ها نیز بسیار محل اشکال است.از ذکر توضیح من باب فلسفه حجاب و شیوه ایجاد میل و رغبت عمومی برای حفظ آن که بگذریم،باید متأسف بود که همان حد از پوشش که در سطح جامعه به شکل عرف درآمد نیز در دانشگاه ها به شکلی بسیار سختگیرانه تر اجرا می شود.حال آنکه معضل بزرگتر این است که برای پیاده کردن همین قواعد سخت گیرانه نیز چارچوب مشخصی وجود نداشته و در برخوردهایی که صورت می گیرد به وضوح رنگ و بوی رفتارهای سلیقه ای احساس می شود.لذا در اینجا لازم است به نمایندگی از مخاطبان دانشجویان،دو نکته را به مسئولین این حوزه یادآور شویم.اولاً،تنظیم چارچوب های مشخص و به دور از کلی گویی های معمول که امکان برخوردهای سلیقه ای را از عوامل پایین دستی سلب کند و ثانیاً، کنترل عاملین برخوردها و تنبیه آنها در صورت بروز عمل کردی از طرف آنان که نه در شأن دانشگاه است و نه در مقام دانشجویبه امید رسیدگی...

## وارد می شود !!!

محمود



حمید شجاعی

- قصه اش درازه!

- کجای؟

- هیچی بابا، من بودم و خاوری،محمدرضا رحیمی،بابک زنجانی، رحیم مشایی،آره و اینا خیلی بودیم.حمید آقامونم بود!

- حمید،کدوم حمید؟!

- حمید بقایی ، میشناسیش! از ما نه ، از اونا آره، که بریم واسه ریاست جمهوری! تو نمیری،به موت قسم، اصن ما تو نخش نبودیم !آره، نه،گاز، دنده، دم ساختمان وزارت کشور اومدیم پایین. یکی چپ ، یکی راست یکی بالا،یکی پایین،ستادودم و دستگاه جور شد و رفتیم واسه انتخابات دور اول شرکت کردیم به سلامتی عدالت و مهرورزی ، لول لول شدیم ! دور دوم رفتیم به سلامتی مبارزه با فساد، پاتیل پاتیل شدیم دور سوم ، رحیم رو رفتیم فرستادیم بره بالا که آشیخ حسن نامرد، نامزد شد.گفت به سلامتی تدبیر و امید. تو نمیری،به موت قسم، خیلی توبل شدم. این جیب نه،اون جیب، لیست مفسدا اومد بیرون. رفتیم ، اومدم، دیدم کسی نیست،همه رو فرستادن زندان.پریدم تو اتول،اومدم دم اوین،اومدم پایین دیدم یه سر هیکل میزونه! این جوریه، زد بهم افتادم تو جوب گفتم هته ته ! اومدم بچه ها رو ببینم ، یکی گذاشت تو گوشم ! گفتم که نامرداش حالا که اینجوریه میرم دوباره واسه ریاست جمهوری.دومی رواز اولی قایم تر زدادستمو کردم تو جیبم ببینم واس این دور سبب زمینی دارم روکنم یاسهام عدالت که دیدم تو سایتا زدن محمود با وعده ی یارانه ۲۵۰هزار تومانی اومد.حالا ما به همه گفتیم این دور میایم. شمام بگین میاد. آره، خوبیت نداره، واردی که؟!



## "عامه پسند"

معرفی کتاب



مهنا آذرین

من با استعداد بودم.یعنی هستم.بعضی وق تنها به دستهایم نگاه میکنم و فکر میکنم که میت وانستم پیانیست بزرگی بشوم یا یک چیز دیگه.ولی دست هایم چکار کرده اند؟ یک جایم را خارانده اند،چک نوشته اند، بند کفش بسته اند، سیفون کشیده اند و غیره. دست هایم را حرام کرده ام. همین طور ذهنم را " آخرین و ابه عقیده اهل فن] پخته ترین داستان چارلز بوکفسکی،رمانی است با نام اصلی "پالپ"(عامه پسند)که در۱۹۹۴ منتشر شد. داستان درباره کارآگاهی خصوصی است به اسم"نیک بلان" که بر خلاف کارآگاه های زیرک معمول داستان های پلیسی، پیرمردی است ناتوان وبی حوصله که دائماً به دنبال سرخ های احمقانه و بی ربط میرود و نهایتاً آنچه باعث میشود ماموریت هایش را به سرانجام برساند، بی شک عنصر شانس است... ماجرا های فانتزی کتاب از همان صفحات نخست آغاز میشود؛ و داستانی که بیشتر تجلی عقاید بوکفسکی است تا یک ماجرای ساده ی پلیسی، در فضایی سوررئال با سبک مینیمال گونه خاص بوکفسکی و قلم بدیع و طنزآلود او به پیش میرود.در جریان کتاب به خواننده القا میشود که در عین خواندن یک داستان جنایی،یک رساله فلسفی نیز میخواند؛ فلسفه ای که با زبان روان بوکفسکی بیان شده،نه با جملات سنگین درهم پیچیده.دنیایی که بوکفسکی خلق میکند به هیچ عنوان خسته کننده نیست، با این حال برای سلیقه های خاصی دلنشین می نماید.چرا که او در آثارش (خصوصاً شعرهایش) به هجو انسان و لذت هایش میپردازد و نیز ابراز تنفر از پوچی هایی که در جامعه امروز از آنها به خوشی و سعادت یاد می شود." منظورم این است که مثلاً می فهمی همه چیز بی معناست،بعد به این نتیجه میرسی که خیلی هم نمی تواند بی معنا باشد، چون تو می دانی که بی معناست و همین آگاهی تو از بی معنا بودن تقریباً معنایی به آن می دهد .

## چارلز بوکفسکی عامه پسند

ترجمه ایمان خاکسار

بوکفسکی در پالپ نه تنها به اصول و قواعد داستان نویسی، بلکه به تمام قیودی که انسان قرن بیستم را در بند کشیده و او را نا گزیربه نکبت و نابودی میکشاند، دهن کجی میکند. یکی از مفاهیم کلیدی مورد پرداخت وی، مفهوم "مرگ" است. بوکفسکی در عمر خود بار ها با مرگ دست و پنجه نرم کرده ؛ خون ریزی حاد معده، اقدام به خودکشی، گرفتار شدن به بیماری سل ، ابتلا به سرطان خون و نهایتاً ذات الریه و ضعف جسمانی، که او را از پای درآورد. بدیهی است که مرگ در آثارش حضور پررنگی دارد، چنان که در این کتاب . منتها این آشنای قدیمی بوکفسکی، آن طور که معمول ادبیات و سینما و موسیقی قرن ۲۰ است، مهیب و شوم و سیاه پوش نیست. زنی است زیبا و مسحورکننده. " گفتم : بفرمایید بنشینید خانم نشست و پاهایش را روی هم انداخت... نزدیک بود چشم هایم از حدقه بزنند بیرون. گفتم : از دیدنتان خوشحالم خانم .

- اینجوری بمن زل نزن.چیزی نیست که تا حالا ندیده باشی.

- در این مورد اشتباه میکنید خانم.میشه اسمتون رو ببرسم؟

- بانوی مرگ"

ترکیبی از شخصیت های احمق به درد نخور، با اذهان اندیشمند، کار مشکلی است که بوکفسکی در پالپ به خوبی از عهده آن برآمده است.او را میتوان نویسنده ای بی اعتماد و بدبین دانست اما برخلاف همتایان معترضش-کافکا،کامو،سارتر- در ادبیات او خبری از افسردگی و سیاهی بی پایان نیست.گویی او از ناامیدی ها و ناکامی هایش زجر نمیکشد در عوض مثل گرد گرم سرخرنگی، آنها را به نیلیسیم خاکستری افکارش می پاشد و با آن خوش می گذراند. توصیه ی اکید نگارنده، به تمام آنها که داعیه کتاب بازی دارند یا رویای آن راه، این است که با بوکفسکی عزیز آشنا شوید و حداقل "پالپ"ش را بخوانید.